

شعر مفهومی

رضا اسماعیلی

با تأمل در مباحثی که این روزها در حوزه شعر و ادب مطرح است که یکی از داغ‌ترین آنها، «بحران مخاطب» و کم‌رونقی بازار شعر و شاعری است. با توجه به این که از جمله مشکلات شعر معاصر فرم‌گرایی، محتواگرایی، تئوری زدگی، هنجارگریزی‌های بی‌مبنا و مقلدانه و پشت کردن به سنت‌های هزار ساله ادب پارسی است. راقم این سطور با بررسی بی‌طرفانه شعر دهه هفتاد و همچنین مطالعاتی که در حوزه زبان داشته و بررسی آراء و عقاید و نظریات ادبی بنیانگذار شعر نو «نیما یوشیج»، زاویه دید جدیدی را در حوزه زبان شعر تجربه کرده، که می‌توان نام آن را «شعر مفهومی» گذاشت. و اما این گفتار تنها می‌تواند حکم یک جلسه «معارفه» برای آشنایی با «شعر مفهومی» و مؤلفه‌های آن را داشته باشد و هنوز برای رسیدن به سر منزل مقصود، راه زیادی در پیش است. همچنان که خواجه حافظ شیرازی فرموده است:

«که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها»

بسیار طبیعی است که بعد از اعلام موجودیت این شهرتد جدید ادبی، عده‌ای رو ترش کنند و به خود نگیرند، عده‌ای به انکار برخیزند، عده‌ای مسأله را به شوخی برگزار کنند، عده‌ای روزه سکوت بگیرند و عده‌ای نیز در چیستی و چرایی آن به کنجکاوی و مجادله برخیزند. چرا که ایده‌های جدید یک شبه به برگ و بار نمی‌نشینند. یک ایده جدید برای آن که مقبولیت عام پیدا کند، باید بر پایه منطق و استدلالی محکم بنا شده باشد تا در طول زمان بتواند اصالت و حقانیت خود را به اثبات برساند. شعر مفهومی نیز مشمول این قاعده کلی است و هویت بخشی و تشخیص به آن - به گونه‌ای که بتواند مورد پذیرش جامعه فرهیخته ادبی ما قرار بگیرد - نیاز به زمان بیشتر و همچنین طرح مباحث بنیادین پیرامون فلسفه هنر و ادبیات و اصول زبان‌شناسی دارد. ولی در همین اندازه که بعد از چاپ این مطلب، این سوال در ذهن جامعه ادبی ما شکل بگیرد که «شعر مفهومی دیگر چه صیغه‌ای است؟»، برای راقم این سطور کافی است. چرا که اولین قدم برای رسیدن به جواب، طرح سوال است.

شعر مفهومی و مؤلفه‌های آن

گزاره تئوریک شعر مفهومی بر این اصل بدیهی استوار است که «معنا و مفهوم» عنصر ذاتی واژه است و تفکیک معنا از کلمه، حرکت در مسیری مخالف با موجودیت عینی و هستی فطری کلمه و زبان است. از این رو شاعران مفهومی با تأکید بر روی «مفهوم در شعر» تلاش می‌کنند که به حقیقت ذاتی و ماهوی کلمه، نمود بیشتری ببخشند و پتانسیل نهفته در کلمات را، که از معانی و مفاهیم نشات می‌گیرند به فعلیت درآوردند. و اما اگر بخواهیم در یک عبارت ساده، شعر

مفهومی را تعریف کرده باشیم، باید بگوییم: «شعر مفهومی، شعری است معنا بنیاد که بر طبق معنا و مفهوم خود شکل و وزن می‌گیرد، و در قالب متناسب با زمان و مکان خود سروده می‌شود».

و اما مؤلفه‌های اصلی شعر مفهومی عبارتند از:

- ۱- محوریت معنا و مفهوم در شعر
- ۲- دوری از تجمل‌زبانی و فخامت کلامی
- ۳- نزدیکی به زبان گفتار و طبیعت صمیمی زبان
- ۴- حرکت از ذهنیت به سمت عینیت
- ۵- پیوند با مردم، زندگی و اجتماع
- ۶- مخاطب اندیشی

شعر مفهومی: شکل بیرونی، شکل درونی و اما قبل از پرداختن به مؤلفه‌های شعر مفهومی، ضروری است - برای رفع هرگونه ابهام - بحثی اجمالی در مورد شکل بیرونی و شکل درونی این گونه ادبی داشته باشیم.

در شعر مفهومی، فیزیک ظاهری شعر، مطابق با معنایی که مورد نظر شاعر است شکل می‌گیرد. یعنی در اصل، این معنا و مفهوم است که به شکل شعر، موجودیت و اصالت می‌بخشد. البته نباید از این نکته کلیدی غافل بود که معانی و اندیشه‌ها از مجرای زبان و کلمات وارد شعر می‌شوند. بنابراین، دقت

نظر در نوع گزینش کلمات برای القای معانی و مفاهیم - به صورت غیر محسوس - باید برای شاعر مفهومی، یک اصل مسلم باشد. یعنی شاعر به طور دقیق مطابق با مفهوم مورد نظر خویش، کلمات را استخدام کند تا کلمات بتوانند همان مفهومی را به خواننده شعر القاء کنند که مورد نظر شاعر است، و نه چیزی کمتر یا بیشتر. از این منظر، در شعر مفهومی، زیبایی حاصل، تلفیق هنرمندانه صورت و معناست که در نهایت به ایجاد ساختاری منسجم و منطبق با اصول زیباشناختی می انجامد. از همین رو «فرم» در این ژانر ادبی از نوعی سیالیت برخوردار است، چرا که مطابق با معانی و مفهوم شکل می گیرد، و به حکم این اقتضای انعطاف پذیر است. به اقتضای مفهوم محوری و مخاطب اندیشی، ساختار (Construction) شعر مفهومی، از وحدتی درونی و ارگانیک برخوردار است. یعنی همه اجزای شعر دست در دست هم می دهند تا مفهوم مورد نظر شاعر را که بیان یک تجربه عاطفی - انسانی یا ثبت هنرمندانه یک پدیده یا چالش اجتماعی است، با بهره گیری از امکانات طبیعی زبان، به مخاطب انتقال دهند. به همین علت، در شعر مفهومی ساختار و شکل درونی و باطنی شعر (سیرت شعر) بیشتر از فرم بیرونی و فیزیکی (صورت شعر) مورد توجه قرار می گیرد و حقیقت شعر، بیشتر نمود پیدا می کند.

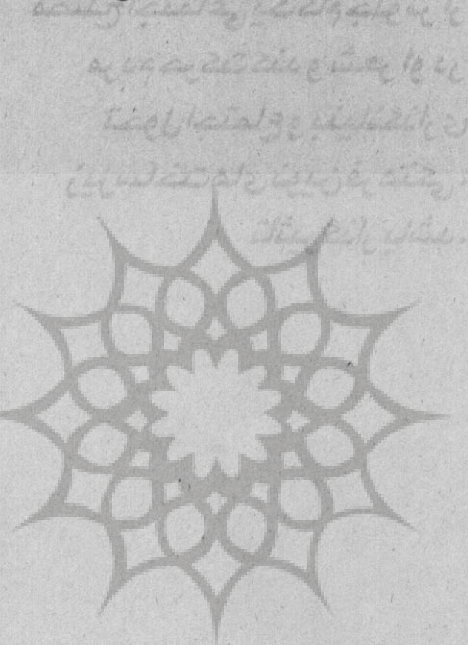
در شهر مفهومی، شاعر با بهره گیری از امکانات طبیعی زبان، تجربه های گوناگون را در راستای بیان یک حالت عاطفی به خدمت می گیرد. توجه ویژه به شکل درونی شعر نیز از همین جا ناشی می شود که شاعر برای متمرکز کردن ذهن خواننده به روی مفهوم مورد نظر خویش، ناگزیر به ایجاد هماهنگی و تناسب بین اجزای شعر و توسل به اجرایی ارگانیک است، زیرا که پرداختن صرف به صورت و ایجاد اتحاد صوری در شعر (شیوه ای که در شعر کهن و کلاسیک رایج است) علاوه بر آن که شعر را به سمت ذهنیت هدایت می کند، مخاطب گریزی را نیز به همراه خواهد داشت. طبیعی است که اتخاذ چنین شیوه ای در نهایت دامن زدن به بحران مخاطب و انزوای بیش از پیش شعر است.

محوریت معنا و مفهوم در شعر

در شعر مفهومی، همه عناصر زبانی و آرایه های کلامی در خدمت بیان بهتر معنا و مفهوم شعر قرار می گیرند. عناصری همچون وزن و موسیقی، خیال و تصویر، فرم و ساختار، زبان و نحوه گزینش واژگان، هارمونی و... همه در خدمت آنند که مفهوم یا پیامی را در بهترین شکل تأثیر به مخاطب انتقال دهند.

نیما در مورد نقش محوری معنا در شعر می گوید: «پس معنی، شرط اصلی است. باید برای به دست آوردن آن به هر سو رفت. در کلمات عوام، در کلمات خواص در کلماتی که اساس تولید و تحلیل و ترکیب آن در پیش شاعر است و آن معنی های

□ در «شعر مفهومی»: موسیقی، تصویر، تخیل، فرم و به طور کلی همه صنایع ادبی (لفظی و معنوی) از مفهوم تبعیت و تمکین می کنند و استقلال بالذات ندارند و طبیعی است که در طول آن قرار می گیرند.



تازه و مختلف هستند... کلمات مردم با مردم ساخته می شود و برای نشان دادن طبیعت وجود، شاعر باید کلمات خود را داشته باشد و آنچه را نمی یابد، انتخاب کند از میان آنچه مانوس است یا نیست. (حرف های همسایه - نامه شماره ۴۹)

در شعر مفهومی سعی می شود با محور قرار دادن «مفهوم» با رویکردی جدی به محتوا، دوری از تصویرگرایی و خیال پردازی صرف، و همچنین پیوند شعر با زندگی اجتماعی و تصویربرداری شاعرانه از جامعه و پرداختن به اجزای زندگی انسان معاصر، مشکل اصلی شعر معاصر که فقر اندیشه است، جبران شود. در ضمن بازی با الفاظ، غموض و پیچیدگی و ابهام کاذب در این شعر جایگاهی ندارد و فرم نیز در این شیوه ادبی در خدمت محتوا و مفهوم قرار می گیرد.

در این ژانر ادبی: موسیقی، تصویر، تخیل، فرم و به طور کلی همه صنایع ادبی (لفظی و معنوی) از مفهوم تبعیت و تمکین می کنند و استقلال بالذات ندارند و طبیعی است که در طول آن قرار می گیرند. البته، این نظر شاید تا حدودی در ظاهر با نظر پل والرئ؛ شاعر سمبولیست فرانسه که شعر را به رقص

تشبیه کرده است مخالف باشد، آنجا که می گوید: «انسان کلمه را برای رسیدن به معنا می خواهد و زبان نیز به طور کامل، توسط معانی، نابود می شود.» (۱)

ولی واقعیت امر این است که زبان توسط معانی نابود نمی شود، بلکه موجودیت پیدا می کند، زیرا معناذاتی کلمه است. البته، اهل معنا خوب می دانند که هرگز منظور «والرئ» از بیان این مطلب، چیزی به نام «معناگریزی» - با استنباطی که شاعران پست مدرن امروزی از آن دارند- نبوده است و... بگذریم!

دوری از تجمل زبانی و فخامت کلامی با استناد به آراء و نظریات ادبی نیما و به شهادت اشعاری که او در قالب آزاد سروده است، به تحقیق می توان گفت که رفتار نیما با زبان در شعر آزاد نیما بر اصول «فصاحت و بلاغت» که جان مایه فخامت کلام شاعران سنتی است. استوار نیست، از همین رو در نگاه نیما نظریه پرداز، «سعدی» که استاد مسلم فصاحت است و در زبان ورزی و صناعت شاعری سرآمد شاعران دیروز و امروز، از وزن بالایی برخوردار نیست.

تقی پور نامداریان در تأیید این نظریه می گوید: «[نیما] زبان ادبی شعر کهن را - که بر اصل فصاحت و بلاغت و قواعد و شروط آن از نظرگاه قدما به تدریج شکل گرفته بود و در این شکل گیری به سه دستگاه اصلی زبان، یعنی آوایی و واژگان و دستوری تکیه داشت و صورت ها و قالب های محدود شعر کهن در شکل بخشیدن به آن مؤثر بود - با چشم پوشی از شروط و قواعد خاص آن، با بی اعتنایی به اصل فصاحت و بلاغت، کنار گذاشت... به همین سبب هم، در شعر نیما برجسته سازی در دستگاه آوایی و بلاغی زبان در حوزه تنوع و موسیقی و صنایع لفظی و معنوی برخلاف شعر کهن بسیار کم مشاهده می کنیم. نیما این دور افدای روانی جریان خلاقیت شعر کرد.»

(تقی پور نامداریان - خانه ام ابری است - صص ۱۷-۱۹) باید پذیرفت که شعر فاخر و تجملی - با تعریفی که قدما از آن آرایه داده اند - با روح زمانه ما سازگار نیست. مردم زمانه ما از شاعری که خود را معاصر می داند شعری را طلب می کنند که آینه تمام نمای شادی ها، غم ها و دغدغه های آنان باشد. شعری که زندگی است. مردم روزگار ما از شاعر معاصر، شعری را می خواهند که رد پای روشن حضور خویش را در آن ببینند و به خوبی لمس کنند.

امروز دیگر سرودن شعری که از حضور مردم خالی است - هر چند به انواع و اقسام آرایه های زبانی نیز آراسته باشد - قابل قبول و دفاع نیست، و مردم به سینه چنین اشعاری دست رد می زنند: «... پیروی به طرز صنعت قدما در نظر من تحقیری است که به روح خودمان وارد بیاوریم. طریقه ای است که زبان را لال می کند، به الفاظ جمال مصنوعی می دهد که این نیز به واسطه عادت است.

(نامه‌های نیما - ص ۲۰۴)

آری، پرهیز و فاصله گرفتن از زبان فاخر و آرکاییک و نزدیکی به زبان مردم، نیاز امروز شعر ماست. و این نظری است که «محمدعلی بهمنی» غزلسرای نیمایی روزگار ما نیز بر آن مهر تایید می‌زند:

«روزگار ما دیگر روزگار زبان فاخر نیست! ما نمی‌توانیم در این عصر پر دغدغه به مانند خاقانی یا زبان شعرایی مثل او بنویسیم! زندگی امروز ما با پیچیدگی و دغدغه‌های فراوانی رو به روست که راهی نداریم جز آن که به سادگی پناه بریم. شعر هم به مانند زندگی از این قاعده مستثنی نیست. مسیر هنر، رو به پیچیدگی است، اما هنرمند باید بیان هنری خود را روز به روز ساده‌تر کند.» (۲)

نزدیکی به زبان گفتار و طبیعت صمیمی زبان همچنان که پیشتر اشاره شد، رفتار شاعر امروز با زبان و کلمه باید متناسب با نیازها و دغدغه‌های انسان عصر حاضر باشد. بدون تردید، برای به تماشا نشستن سیمای خویش در آینه شعر امروز، فراروی آگاهانه از سنت‌های ادبی و پا گذاشتن به عرصه‌های خلاقیت و نوآوری، ضرورتی حیاتی است. از این منظر، شاعر معاصر کسی است که در «حال»، متوقف نمی‌ماند و «با همین واژه‌های معمولی» به استقبال آینده می‌شتابد، و برای درک آینده، باید از صافی لحظه‌ها گذشت و در سادگی و صمیمیت اشیاء گم شد. آن گاه می‌توان صدای زلال طبیعت را با گوش جان شنید و از حنجره کلمات فریاد زد.

در نظر نیما هیچ حسی برای شاعر بالاتر از این نیست که بهتر بتواند طبیعت را تشریح کند و معنی را به طور ساده جلوه دهد. از همین رو یکی از پیشنهادهای نیما که سیدعلی صالحی با ابداع شعر گفتار به آن تحقق بخشید، نزدیکی روح شعر به طبیعت نثر و لحن بیان طبیعی است:

«... من عقیده‌ام بر این است که مخصوصاً شعر را از حیث طبیعت بیان آن به طبیعت نثر نزدیک کرده، به آن اثر دلپذیر نثر را بدهم.»

(نیما - شعر و شاعری - صص ۳۴۶-۳۴۷)

و اما این که چرا نیما در مسیر حرکت ادبی خویش از ساده‌گویی به سمت پیچیده‌گویی کشیده شده است، باید به حاکمیت استبداد و اختناق رضاخانی در عصر نیما اشاره کرد که نیما را علی‌رغم میل باطنی خویش به در پیش گرفتن چنین شیوه دوگانه‌ای ناگزیر می‌کرده است. مهدی اخوان ثالث در این باره می‌گوید:

«نیما پس از آن که دوران اختناق بعد از ۲۸ مرداد دوباره پیش آمد حرف عجیبی می‌زد، وقتی او را دیدم با سادگی و صداقت محض می‌گفت: هان! باز همیشه شعر گفت، آن طور که ده تا مفتش هم اگر بشینند، نتوند از سر در بیاورد.»

(صدای حیرت بیدار - ص ۲۵۵)

اگر تاثیر این پارامتر سیاسی را در رفتار ادبی نیما

سعیده زارع سریزدی (۳)

حرکت از ذهنیت به سمت عینیت

تغییر جهت از ذهنیت (Subjective) به سمت عینیت (Objective) یکی از مولفه‌های محوری شعر مفهومی است.

شاعر مفهومی تلاش می‌کند انسان و جامعه را آن گونه که در خارج از ذهن او وجود دارند (آن گونه که هست) توصیف کند، نه براساس دریافت‌ها، تصورات و خیال پردازی‌های شاعرانه و ذهنی خویش، توصیف انسان در شعر مفهومی، توصیفی مطابق با واقع و براساس «خوب دیدن و خوب فهمیدن» است، نه وصف الحالی و انتزاعی.

شاعران مفهومی با درک این حقیقت که زندگی انسان معاصر با زندگی انسان عصر حافظ و سعدی و مولانا تفاوت‌های اساسی دارد، درصدد یافتن زبانی مشترک برای مکالمه با انسان معاصر هستند که از طریق آن بتوانند پاسخگوی نیازها و دغدغه‌های او باشند، و همین ضرورت است که شاعر معاصر را ناگزیر به عینی‌گرایی و مشاهده دقیق جزئیات زندگی انسان عصر ارتباطات می‌کند. (حرکت از اجمال به سمت تفصیل)

متأسفانه شعر قدیم ما - به هر علت - از این ویژگی بی‌بهره بوده است:

«... شعر سنتی ما مثل موسیقی ما وصف الحالی است و به حد اعلای خود سوژکتیو. بنابراین نمی‌تواند محرک احساساتی مثل غم انگیز یا شادی افزا باشد، مگر این که با حالت ذهنی کسی وفق دهد. زیرا چیزی را مجسم نمی‌کند، بلکه به یاد می‌آورد.»

(نیما - درباره شعر و شاعری - ص ۲۱۷)

برای به تصویر کشیدن چهره‌ای واقعی، ملموس و باورکردنی از انسان معاصر، حرکت از ذهنیت به سمت عینیت یک ضرورت و نیاز حیاتی است. شاعران مفهومی با درک این حقیقت روشن، به این ضرورت تاریخی پاسخ مثبت می‌دهند، زیرا همچنان که پیش‌تر اشاره شد شعار آنان این است که: «شعر باید وارد زندگی مردم شود و با مردم زندگی کند»، نیما در این مورد می‌گوید:

«شعری که مال دوره‌های تفحص درونی هستند، با توجهی که به درونی‌های خود داشتند، کلمات را برای رنگ‌گذاری در طبیعت خارج انتخاب نمی‌کردند... کلمات را طوری می‌ساختند که بی‌نهایت حاکی از رنگ‌های حال و افکار درونی آنها بود. کلمه «بیمار غم» یکی از آنهاست.»

(حرف‌های همسایه - نامه شماره ۱۲۲)

پیوند با مردم، زندگی و اجتماع

این ضرورتی انکارناپذیر است که برای پیوند دوباره مردم با شعر و مقابله با گسست نسل‌های ادبی، شاعران روزگار ما باید از کاخ‌های پرزرق و برقی که با خشت‌های کلمات فاخر، لوکس و تجملتی ساخته‌اند، بیرون بیایند. دست شعر را

□ شاعر باید به مردم نزدیک شود تا زبان عواطف، احساسات و خواسته‌های آنان باشد، و از خود دور نشود، تا بتواند به عنوان یک مصلح اجتماعی یک گام جلوتر از مردم حرکت کند و شعر او در تحول اجتماع و بنیانگذاری زیرساخت‌های نوین فرهنگی، تاثیرگذار باشد.



نادیده بگیریم، باید بگوییم که توصیه همیشگی نیما ساده‌گویی و بهره‌گیری از پتانسیل زبان گفتار در عرصه سرودن شعر بوده است.

با تمکین از این اصل، در شعر مفهومی واژگان به دو دسته ادبی و غیرادبی تقسیم نمی‌شود و همه کلمات در صورت نیاز و ضرورت حکم ورود به شعر را پیدا می‌کنند. این مؤلفه در نزدیکی زبان شعر به زبان مردم کوچه و بازار کمک فراوانی می‌کند و در پیوند دوباره مردم با شعر نقشی تاثیرگذار دارد:

برای خودم جای می‌ریزم

و آن قدر طول می‌کشد حرف‌هایم با صندلی

که همیشه جای سرد می‌نوشم

و این قندها هم که همیشه شیرین‌اند

و این صندلی

که هنوز فریاد جنگل از نگاهش می‌ریزد،

یک اتاق با چهار دیوار و دو پنجره

با دو صندلی و یک نفر

و یک قوری پر از چای

چه قدر تحمل این صندلی پر حرف سخت شده

وقتی هر روز جای سرد می‌نوشم

بگیرند و با خود به میان مردم کوچه و بازار ببرند: به ایستگاههای اتوبوس، میدان های تره بار، صف های توزیع ارزاق عمومی، پشت چراغ های قرمز، بیمارستان ها، کارخانه ها، زندان ها، یتیم خانه ها، خانه های سالمندان، باشگاههای ورزشی و... و هر جای دیگری که محل رفت و آمد آدم هاست. باید دست شعر را گرفت و به میان مردم کوچه و بازار برد تا با مردم حشر و نشر داشته باشد...

شعر باید حدیث غم ها و شادی های مردم باشد. با خنده های آنان بخندد، با گریه هایشان اشک بریزد و خونسرد و بی تفاوت از کنار مردم عبور نکند. اگر امروز این اتفاق خجسته بیافتد، شاید فردا آغوش گرم و پرمهر مردم بار دیگر به روی شعر گشوده شود و مردم زمانه ما نیز، همچون زمان

سعدی و حافظ و مولانا، شعر را موجودی از جنس خویش و برای خویش بدانند و برای هم صحبتی و همنشینی با او، بقراری کنند و سر و دست بشکنند.

مردم انتظار دارند سیمای پرفروغ خویش را در آینه شعر شاعران معاصر ببینند - نه آن گونه که شاعر نقاشی می کند، بلکه آن گونه که در جهان واقع هست - و این به نظرم مطالبه ای منطقی و به حق است.

امروز مردم به شعر شاعرانی رو نشان خواهند داد که صدای رفت و آمد و نشست و برخاست خویش را در کلمه به کلمه آن اشعار بشنوند، و رمز موفقیت اشعاری که بعد از انقلاب مقبول مردم واقع شده است، چیزی جز این نمی تواند باشد، هر چند این اشعار در نظر ادیبان کهن اندیش از دایره تعریف شعر خارج باشند، اشعاری همچون:

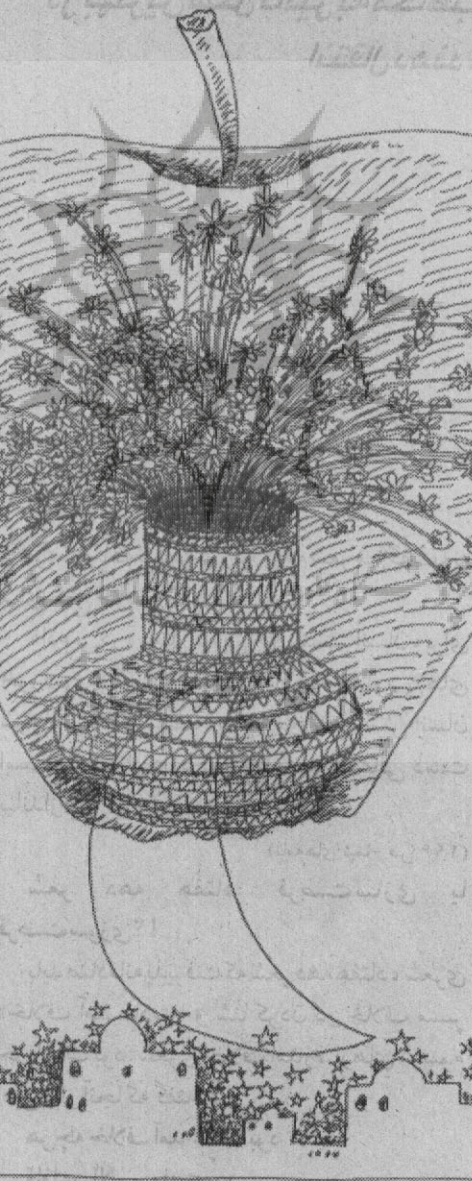
شعری برای جنگ (قصر امین پور)، خیابان هاشمی (محمد رضا عبدالملکیان)، مولا ویلا (نداشت) (علیرضا قزوه)، یاران چه غریبانه (پرویز بیگی حبیب آبادی)، و دو شعر از بی خطی تا خط مقدم و یک قلم ناسزا به محترک، قربتالی الله (سلمان هراتی).

مخاطب اندیشی

«... من همه قطعات شعرهای خودم را نمی پسندم. مردم حق دارند. شعر افسون است. اما یک افسون خیر خواهانه. باید از حیث کلمات، شکل، وضع تعبیر، جمله بندی و خصوصیات زبان و همه چیز با مردم کنار بیایم. شعر باید مردم را از خود گریزان نکرده، اول رو به

□ «مخاطب اندیشی» یکی از مؤلفه های اصلی شعر مفهومی است. در واقع شعر مفهومی، پژواک وجدان جمعی جامعه و ترجمان عواطف و علایق گروهی است. شاعران مفهومی تلاش می کنند که گسست ایجاد شده بین شعر و جامعه را ترمیم نموده و مخاطب را بار دیگر در مرکز توجه خویش قرار دهند. چرا که بر این اعتقاد باورند که شعر، کالایی فرهنگی است که باید متناسب با ذائقه ادبی و نیازهای عصری مردم تولید شود و صد البته، ارتقای کیفی این کالای فرهنگی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

شاعرانی که بدون توجه به مطالبات جامعه و سفارشات اجتماعی مردم عصر خویش شعر می گویند و انزوای خویش را به پای شعر نافهمی مردم زمانه خویش می گذارند، راه خودفریبی را در پیش گرفته اند و شاید دچار نوعی توهم نبوغ ادبی و خودبزرگ بینی شده اند. قدر مسلم، شاعری که امروز نتواند با مردم زمانه خویش ارتباط برقرار کند و به زبان آنان سخن بگوید، فردا هرگز نخواهد توانست در ادبیات ما جایگاهی شایسته داشته باشد. نباید از این نکته غفلت کرد که شاعران بزرگی همچون: حافظ، سعدی، مولانا و... قبل از هر چیز زبان گویای مردم عصر خویش بوده اند و سخنگوی صادق فرهنگ و تمدن روزگار خویش. امروز نیز این بزرگان، آینه تمام نمای فرهنگ این مرز و بوم و حافظه تاریخی ملت ما هستند.



خود بیاورد. بعدا مطالبی را به آنها برساند.» (نامه های نیما - ص ۵۰۳)
«مخاطب اندیشی» یکی از مؤلفه های اصلی شعر

مفهومی است. در واقع شعر مفهومی، پژواک وجدان جمعی جامعه و ترجمان عواطف و علایق گروهی است. شاعران مفهومی تلاش می کنند که گسست ایجاد شده بین شعر و جامعه را ترمیم نموده و مخاطب را بار دیگر در مرکز توجه خویش قرار دهند. چرا که بر این اعتقاد باورند که شعر، کالایی فرهنگی است که باید متناسب با ذائقه ادبی و نیازهای عصری مردم تولید شود و صد البته، ارتقای کیفی این کالای فرهنگی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

شاعرانی که بدون توجه به مطالبات جامعه و سفارشات اجتماعی مردم عصر خویش شعر می گویند و انزوای خویش را به پای شعر نافهمی مردم زمانه خویش می گذارند، راه خودفریبی را در پیش گرفته اند و شاید دچار نوعی توهم نبوغ ادبی و خودبزرگ بینی شده اند. قدر مسلم، شاعری که امروز نتواند با مردم زمانه خویش ارتباط برقرار کند و به زبان آنان سخن بگوید، فردا هرگز نخواهد توانست در ادبیات ما جایگاهی شایسته داشته باشد. نباید از این نکته غفلت کرد که شاعران بزرگی همچون: حافظ، سعدی، مولانا و... قبل از هر چیز زبان گویای مردم عصر خویش بوده اند و سخنگوی صادق فرهنگ و تمدن روزگار خویش. امروز نیز این بزرگان، آینه تمام نمای فرهنگ این مرز و بوم و حافظه تاریخی ملت ما هستند.

آری، رمز موفقیت شاعران بزرگ - قبل از هر چیز - پیوند با مردم و جامعه و واگویی آرمان ها، پیروزی ها و شکست های آنان به زبان شعر بوده است. مطمئن باشید هیچ شاعری در انزوای دوری از مردم بزرگ نشده است. حتی نیمای منزوی و خلوت گزین نیز سرانجام پذیرفت که دور از مردم و اجتماع نمی توان از رنج مردم گفت و به همین خاطر در ادامه مسیر خویش از پیله انزوا و تنهایی خود بیرون آمد، دست شعر خویش را گرفت و به میان مردم برد و پس از طی این سیر و سلوک «نیمای بزرگ» شد.

نیما، از انزوا تا اجتماع
نیما علاوه بر دگرگون کردن وزن، به تغییر دادن فرهنگ شعری نیز می پردازد و می خواهد شعر را به میان مردم ببرد. شاید ارزش کار او در این بیان «ژان دو هو» خلاصه شده باشد که

می گوید:

«... از صد سال پیش به این طرف، شاعران از قله هایی که می پنداشتند بر آن نشسته اند به زیر آمده اند، ارباب های خود را دشنام گفته اند و سرود عصیان مردم را آموخته اند و بدون دلسردی می کوشند آوازه های خود را به دیگران بیاموزند، و اطمینان دارند که برای همه سخن می گویند. تنهایی شاعران امروز دارد از میان می رود. اینک آنها مردمی هستند، در میان مردم دیگر...»

(عبدالعلی دستغیب - نیما یوشیج (نقد و بررسی) - ص ۵۳)
یکی از مؤلفه های محوری شعر مفهومی، ارجاع به انسان و اجتماع است چرا که شاعر ایزوله و دور از اجتماع و مردم، هرگز نمی تواند سخنگوی عواطف، احساسات، خواسته ها و دغدغه های مردم زمان خویش باشد.

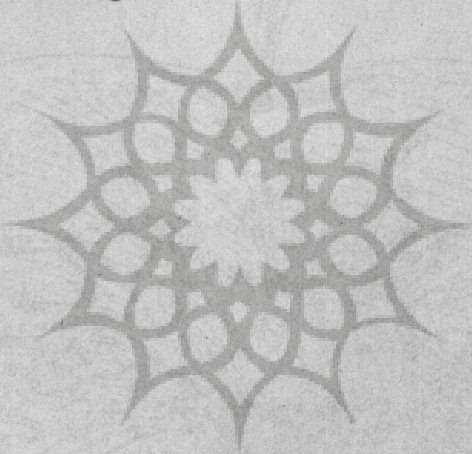
بررسی زندگی نیما به عنوان بنیانگذار شعر نو نیز مؤید این حقیقت است که شاعر باید به مردم نزدیک شود، اما از خود دور نشود. به مردم نزدیک شود تا زبان عواطف، احساسات و خواسته های آنان باشد، و از خود دور نشود، تا بتواند به عنوان یک مصلح اجتماعی یک گام جلوتر از مردم حرکت کند و شعر او در تحول اجتماع و بنیانگذاری زیرساخت های نوین فرهنگی، تأثیر گذار باشد.

و اما قدر مسلم تا زمانی که شاعران در قصر خیال پردازی های شاعرانه خویش به سر می برند و خواب های طلایی می بینند، انتظار پیوند دوباره مردم با شعر، انتظاری عبث و بیهوده است و روز به روز شکاف میان مردم و شعر بیشتر می شود و بحران مخاطب دامنه دارتر و عمیق تر. اگر نیما برای چند صباحی موفق می شود که دیوار بلند فاصله بین مردم و شعر را از میان بردارد، به خاطر بیرون زدن از خود و نشست و برخاست با مردمی است که تا چندی پیش، از سایه آنان هم می گریخت و برای رو به رو نشدن با آنان، راه خویش را کج می کرد. اما زمانی که به این حقیقت روشن دست یافت که شاعر زمان بودن بدون آمیزش با اجتماع و مردم ممکن نیست، شجاعانه مسیر خود را عوض کرد و دست شعر خود را گرفت و به میان مردم برد:

«انسان تا نبیند و در اطراف خود گردش نکند، ناقص است. به ذاته نمی فهمد و نمی داند که مردم در چه حالتند و چه فکر و احساساتی دارند. یا از کجاها این فکرها و احساسات می آیند و قلب انسان را محرک می شوند...»

(نامه های نیما - ص ۲۴۵)
نیمای خلوت گزین و منزوی با درک این حقیقت که تا پای شعر به میان مردم و اجتماع باز نشود، شعر راهی به دهی نخواهد برد، سرانجام دست شعرش را گرفت و به میان توده های مردم برد: به روستاها، شالیزارها، کوچه ها، خیابان ها، قهوه خانه ها، خانه های محقر مردم و به هر کجا که ضرورت حضور شعر در آنجا احساس می شد. برای همین به شعر نیما می توان هر صفتی را داد، جز صفت «شعر»

□ در شعر مفهومی، همه عناصر زبانی و آرایه های کلامی همچون وزن و موسیقی، خیال و تصویر، فرم و ساختار، زبان و نحوه گزینش واژگان، هارمونی و... همه در خدمت آنند که مفهوم یا پیامی را در بهترین شکل تأثیر به مخاطب انتقال دهند.



فاخر»، چرا که نیما برای رنج مردم شعر می گفت، نه برای گنج خویش؛
«آدم بی درد، مثل آدم بی جان است. انسان، برای خوردن و پوشیدن و حرص زدن و به چاپلوسی های شرم آور افتادن نیست. موجودی که اسمش انسان است، استعداد دارد که به لذت های عالی دست بیاندازد.

(نامه های نیما - ص ۲۹۶)
شعر دهه هفتاد: فرصت سازی یا فرصت سوزی؟!
باید صادقانه پذیرفت که شعر دهه هفتاد، شعری «خلاف آمد عادت» و شنا کردن در خلاف مسیر جریان آب بود. شعری خلاف آموخته های مرسوم ادبی و از آنجا که گفته اند:
هر چه خلاف آمد عادت بود
قافله سالار سعادت بود

برای قضاوت در مورد شعر دهه هفتاد باید با احتیاط رفتار کرد، چرا که مطلق نگری و جزم اندیشی نسبت به این جریان ادبی، نه تنها گرهی از ادبیات معاصر ما نمی گشاید، بلکه راه را بر نقد اصولی آن نیز می بندد. از سوی دیگر به طرفداران

متعصب این جریان ادبی هم باید گوشزد کرد که با شیفتگی بیش از حد خود، راه را بر نقد اصولی این حرکت سد نکنند تا فرصت نقد و ارزیابی عالمانه شعر دهه هفتاد برای منتقدان بی طرف فراهم شود. در غیر این صورت، بیم آن می رود که به خاطر گرفتار شدن در دامچاله های افراط و تفریط و خروج از دایره اعتدال، این حرکت ادبی هم همچون سایر حرکت هایی که در دهه های گذشته شکل گرفته است، عقیم مانده و رکود و انفعال چون موربانه پیکره ادبیات ما را از درون پوساند که هرگز چنین مباد.

باید اعتراف کرد که شعر دهه هفتاد که شدیداً متأثر از گزاره های تئوریک ساختارگرایی و تأویل متن بود - علیرغم همه کاستی ها و نارسایی ها - عرصه ای پویا برای «آزمون و خطا» و فرصتی طلایی برای کشف ظرفیت ها و قابلیت های زبانی شعر معاصر پدید آورد و شوق تکاپو و جست و جو در زوایای مغفول مانده زبان را در جان شاعران ما ریخت که اگر به درستی از این فرصت استفاده می شد، می توانست دستاوردهای فراوانی برای شعر معاصر ما به همراه داشته باشد. البته، اگر تنها دستاورد شعر دهه هفتاد را همین ایجاد انگیزش در شاعران برای واکاوی سنت های ادبیات پارسی و بررسی تحلیل گرانه چستی و چرایی آنها بدانیم، این نیز چیز کمی نیست.

شعر دهه هفتاد، پیشنهادات تازه ای را برای شتاب بخشی به حرکت کند و لاک پستی شعر معاصر ما عرضه کرد و مؤلفه های زیباشناختی جدیدی را در عرصه زبان آرایه داد، که بدون تردید تأمل در آنها می تواند راهگشای برون رفت از بحرانی باشد که شعر معاصر ما با آن درگیر است. این حرکت ادبی به مثابه حادثه ای ناگهان بر کویر آفت زده شعر معاصر ما نازل شد و بار دیگر، ضرورت بازنگری و تجدیدنظر اصولی در سنت های ادبی و نیاز به تکامل و همسویی با ادبیات مدرن جهان را به یادمان آورد و همچون خونی تازه در کالبد ادبیات معاصر ما جاری شد، که اگر از این فرصت به خوبی استفاده می شد، جریان شعر معاصر ما می توانست به بالندگی و شکوفایی بیشتری دست یابد و در عرصه های جهانی نیز عرض اندام کند که متأسفانه این حرکت خجسته به خاطر محروم ماندن از نقد اصولی و سکوت بزرگان و همچنین به خاطر بعضی از خودخواهی ها، کج سلیقه گی ها و تندروی های خارج از قاعده، از مسیر اصلی خود خارج و به انحراف کشیده شد.

با این همه، باید گفت که این جریان - با تمام نارسایی ها و کاستی ها - رسالت خود را در حد توان خویش به خوبی به انجام رساند و اینک بر ماست که برای حفظ هویت و اصالت زبان پارسی، در تداوم و هدایت آن با بصیرتی بیشتر بکوشیم تا این حرکت خجسته را به سر منزل مقصود برسانیم، تا تکانه ای که از تکاپوی شاعران دهه هفتاد بر پیکره ادبیات معاصر ما وارد شده، به برگ و بار نشیند.

ذکر این مقدمه به خاطر این بود که در ادامه این گفتار، با استناد به نظر نیما بگوئیم که بزرگترین نقیصه شعر دهه هفتاد، بی توجهی به حیثیت، حرمت و اعتبار «زبان» با تفسیر و برداشت نادرست از تئوری «مرگ مؤلف» و «تأویل پذیری» بود.

شاعران این جریان ادبی، متأسفانه با خط زدن «مخاطب» و بی توجهی به ذوق عمومی، در مسیری گام برداشتند که منجر به ایجاد فاصله میان شعر و مردم شد و در نهایت عدم حمایت مردمی - منظور از مردم در اینجا قشر علاقه مند به ادبیات و جریان های ادبی است - از این جریان، آن را به انزوا کشاند.

نیما، بی توجهی به طبیعت ذوقی مردم را در عرصه نوآوری اشتباهی بزرگ می داند و هشدار می دهد که:

«آدم فهمیده را باید گفت: «برادر! تو به تنهایی نمی توانی کاری از پیش ببری و اتحاد تو با دیگران و کار دسته جمعی لازم است... ما باید جنگ با طبیعت ذوقی مردم نکنیم، بلکه از راه طبیعت مردم، طرحی را که اول متناقض با آنهاست، پیشنهاد کنیم. باید مفهومی را به کار ببریم که واقعاً در مردم وجود دارد و تحریک در آن لازم است. مثلاً اگر هنوز به مرحله اول نرسیده است، راجع به طرز مبارزه با آنها حرفی به میان نیاوریم.»

(بزرگزیده آثار - صص ۲۰۵-۲۰۶)

با تأمل در آراء و نظریات نیما، می توان به این نتیجه رسید که عدم کامیابی شعر «دهه هفتاد» در ایجاد ارتباط با مردم، برقراری تعامل با جامعه و جذب مخاطب، عدول از دایره اعتدال و کشیده شدن به ورطه افراط و تفریط در رفتار با زبان است.

یکی از مؤلفه های بارز شعر دهه هفتاد، رفتار ناهنجار با زبان است. رفتار ناهنجار با زبان، از طریق دهن کجی به ذوق عمومی، معناگریزی، مخاطب ستیزی، به هم ریختگی ساختار، سرپیچی از قواعد مسلم دستوری و اصول صرف و نحو، هنجارگریزی های افراطی و بی مبنا، تئوری زدگی و... که با خوانش اشعار شاعران این دهه، این حقیقت تلخ به خوبی رخ می نماید.

بدیهی است که نتیجه محتوم چنین رفتاری، راندن بیش از پیش شعر به حاشیه، دامن زدن به «بحران مخاطب» و در نهایت محصور شدن این هنر ملی! در دایره بسته مخاطبان خاص است. با عنایت به این نکته، باید پذیرفت که تنها راه برون رفت از بحرانی که پیش روی شعر معاصر ماست، ارجاع دوباره شعر به مردم و اجتماع است. مردمی که در تقابل سنت و مدرنیسم، مجاله، سرگردان و بلا تکلیف، به دنبال روزن آمدنی می گردند که خود را از این ورطه هولناک و بلاخیز به ساحل سلامت برسانند. در این میان، شاعرانی که برای خود رسالتی قایلند، در این ظلمات وحشت خیز، بدون تردید می توانند همچون رسولان، شبح چراغ هدایت در دست، بشارت صبح فردا را در گوش به راه ماندگان

□ باید اعتراف کرد که شعر دهه هفتاد که شدیداً متأثر از گزاره های تئوریک ساختارگرایی و تأویل متن بود عرصه ای پویا برای «آزمون و خطا» و فرصتی طلایی برای کشف ظرفیت ها و قابلیت های زبانی شعر معاصر پدید آورد و شوق تکاپو و جست و جو در زوایای مغفول مانده زبان را در جان شاعران ماریخت که اگر به درستی از این فرصت استفاده می شد، می توانست دستاوردهای فراوانی برای شعر معاصر ما به همراه داشته باشد.

مردم هم بی اعتنایی پذیرند. با احتیاط و به تدریج با مردم باید نزدیکی گرفت. دم به دم از شکلی به شکلی رفتن نباید مقصود ما باشد. چون ما برای مردم می آفرینیم. شکل و بیان و غیر آن، واسطه نفوذ در مردم باید برآورد شوند... من می گویم می خواهم پیش بروم، اما صدای مردم را در راه بشنوم.»

(نامه های نیما - صص ۵۰۳-۵۰۴)

اشاره ای به پیشینه شعر مفهومی

اشاره به این نکته ضروری است که شعر مفهومی در گذشته نیز وجود داشته است و پدیده ای نوظهور و منحصر به زمان ما نیست، ولی به عنوان شیوه ای مستقل، تا به امروز مهجور و مغفول مانده و در حاشیه شعر به زندگی خود ادامه داده است، به همین علت از تشخیص و برجستگی لازم بی بهره مانده و کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بدون شک، اگر اشعار شاعران معاصر را مرور کنیم، در آثار اکثر شاعران روزگار ما نمونه هایی از شعر مفهومی را با مؤلفه هایی که برای این گونه از شعر برشمردیم، خواهیم یافت. برای مثال: نمونه هایی از شعرهای احمد رضا احمدی، سیدعلی صالحی، بیژن جلالی، عمران صلاحی، فرشته ساری و حتی شاعران غزل پرداز از هم چون: حسین منزوی، سیمین بهیسانی، محمدعلی بهمنی، قیصر امین پور و بسیاری دیگر از شاعران جوان معاصر در قالب این شیوه می گنجد، چرا که زبان شعر مفهومی به لحن طبیعی گفتار و گویش مردم کوچه و بازار، بسیار نزدیک است.

جای تردید نیست که شعر مفهومی نیز ادامه روند تکامل شعر نیمایی و یکی از شاخه های پر بار آن است که در آینده نزدیک در ادبیات معاصر ما به جایگاهی شایسته دست خواهد یافت.

شعر مفهومی شعری است از جنس زمان، شعری زلال، ساده، بی پیرایه، صمیمی، بی ادعا و سرشار از صدای روشن مردم، و اگر ما بر این اعتقاد و باوریم که شعر باید رنگ زمانه را بگیرد و مردمی شود، این شعر می تواند به عنوان پیشنهادی منطقی، اندیشیده و راهگشا برای برون رفت شعر معاصر از گرداب بحران مخاطب قلمداد شود تا مردم همچون هوای تازه، ریه های خود را - با یک نفس عمیق - از لطافت زندگی بخش آن پر کنند.

بی نوشت

- ۱- والری، پل. شعر و اندیشه انتزاعی، ترجمه: پریسا بختیاری پور، مجله شعر، سال دوم، شماره دهم، ص ۵۴.
- ۲- مصاحبه با محمدعلی بهمنی، مجله شعر، سال یازدهم، شماره ۳۲، تابستان ۸۲، ص ۶۴.
- ۳- کتاب باران، نخستین کتاب شعر دانشجویان ایران، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، صص ۸۱-۸۲.

چشم انتظار، زمزمه کنند. راهکار برون رفت از بحران شعر مفهومی، اصلی در شعر مفهومی، که می تواند راهکار اصلی مقابله با بحران مخاطب در شعر معاصر باشد، فاصله گرفتن شاعران از زبان تجملی و فاخر کهن سرایان به نیت نزدیکی به ذهن و زبان مردم است. شعار اصلی شاعران مفهومی چیزی جز این نیست که: «شعر باید وارد زندگی مردم شود» و برای تحقق این مهم - نزدیکی به مردم و زندگی آنها - پیوند با اجتماع و مشاهده دقیق جزئیات و «عکاسی اجتماعی» ضرورتی حیاتی است. شنیدن صدای مردم و انعکاس آن در شعر مفهومی، یک اصل است، و شاعر برای دستیابی به این هدف باید در مسیر شناخت مردم، فرهنگ مردم و خواسته های آنان گام بردارد:

«با طبایع مردم ما نزدیکی می گیریم، زیرا طبیعت ما هم از طبیعت آنها جدا نیست. ما راههای جداگانه را شناخته ایم، این شناسایی است که ما را به مردم نزدیک می کند، یا از آنها دور می دارد. مخصوصاً هنر شعری امروز باید در این دقیق باشد... وقتی که بی اعتنا به مردم تحویل بدهیم،